

«مری»، واژه‌ای نادر در شاهنامه

محسن صادقی محسن آباد (استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور)

چکیده

این مقاله، به بررسی مصراعی از شاهنامه فردوسی اختصاص دارد و با ترجیح ضبط دستنویس کتابخانه ملی فلورانس، کهن‌ترین نسخه شاهنامه، نشان می‌دهد که سرمنشأ اختلاف نسخه‌های خطی و به تبع آن، جاپ‌های شاهنامه در مورد این مصراع، در معنای کهن و نادر واژه «مری» نهفته است. این واژه، در معنایی متناسب با این کاربرد، در فرهنگ‌های معروف فارسی ثبت و ضبط نشده، اما در برخی گویش‌های خراسان و کرمان، واژه‌ای متداول و به معنی «رام»، «فرمانبر» و «دستآموز» است. «مری» در کلیات شمس نیز در معنایی نزدیک به همین کاربرد دیده می‌شود: «تو مری باشی و چاکر اندر این حضرت به است».

کلیدواژه: شاهنامه، مری، گویش، کلیات شمس.

مقدمه

در داستان مرداس در جلد اول شاهنامه بیت زیر آمده که مصراع دوم آن، در نسخه‌های خطی و چاپی به صورت‌های متفاوت ضبط شده، به این صورت:

شاهنامه (فردوسی ۱۳۸۶ [= چاپ مسکو]، ص ۲۲؛ فردوسی ۱۳۷۹ [= چاپ جیحونی]، ص ۳۸؛ فردوسی ۱۳۷۳ [= چاپ بهبودی]، ص ۲۸):

همان تازی اسپ گزیده مری
همان گاو دوشابه فرمابنی

شاهنامه (فردوسي ۱۳۷۸ [=چاپ ژول مول، به کوشش اتابکي]، ص ۲۸؛ فردوسى ۱۳۶۹ [=چاپ رمضانى]، ص ۲۵):

همان گاو دوشما به فرمابنرى همان تازى اسپان همچون پری

شاهنامه (فردوسي ۱۳۸۵ [=چاپ اقبال و مینوی و نفیسي (چاپ بروخيم)، ۳۲]:

همان گاو دوشما به فرمابنرى همان تازى اسب رمنده فري

شاهنامه (فردوسي ۱۳۸۰ [=دستنويس فلورانس، چاپ جويينى]، ص ۶۲):

همان گاو دوشما به فرمابنرى همان تازى اسب و هيون مری

شاهنامه (فردوسي ۱۳۸۹ [=چاپ خالقى مطلق]، ص ۴۶):

همان گاو دوشما به فرمابنرى همان تازى اسبان همه گوهرى

در پانوشت چاپ اخير، صورت ضبط شده در نسخه‌های ديگر نيز آورده شده است:

ف [دستنويس کتابخانه ملي فلورانس هجرى ۱۴۳۷ / ۱۴۲۷ ميلادي]: تازى اسب رمنده مورخ ۶۱۴ هجرى / ۱۲۱۷ ميلادي]: تازى اسب و هيون مری؛

پ [دستنويس کتابخانه ملي پاريس مورخ ۸۴۴ هجرى / ۱۴۴۱ ميلادي]: تازى اسبان همچون مری؛ (و نيز لن ۲ [دستنويس انستيتو خاورشناسى فرهنگستان علوم شوروی در لنينگراد مورخ ۸۴۹ هجرى / ۱۴۴۵ ميلادي]):

تازى اسب زهی و مری؛ (و نيز لن ۳ [دستنويس کتابخانه بریتانيا در لندن مورخ ۸۴۱ هجرى / ۱۴۳۸ ميلادي]): تازى اسب و هيون فري؛ (و نيز لن ۲ [دستنويس کتابخانه دولتى بریتانيا در لندن مورخ ۸۹۱ هجرى / ۱۴۸۶ ميلادي]: فزون داشت آن مهتر تازيان.

ل [دستنويس کتابخانه بریتانيا در لندن مورخ ۶۷۵ هجرى / ۱۲۷۶ ميلادي]: تازى اسب

گزيرده مری؛ (لن [دستنويس کتابخانه عمومى دولتى لنينگراد مورخ ۷۳۳ هجرى / ۱۳۳۳ ميلادي]:

تازه اسبان تا رهبرى؛

ق ۲ [دستنويس کتابخانه دارالكتب قاهره مورخ ۷۹۶ هجرى / ۱۳۹۴ ميلادي]: تازى اسبان

ره بسپری؛ (لى [دستنويس کتابخانه ليدن مورخ ۸۴۰

کزارى (۱۳۷۹)، ص ۳۴)، مانند خالقى مطلق، ضبط دستنويس کتابخانه دولتى برلين را ترجيح داده است. به اعتقاد نسخه‌شناسان، اگر نادرست بودن نسخه اساس برای مصحح محرز نباشد و دليلی برای غلط بودن آن وجود نداشته باشد، مصحح نباید به صرف اين که ضبط اساس ضعيف است و يا نامشهور، از نسخه اساس عدول کند (مايل هروي

۱۳۶۹، ص ۲۷۸)؛ با این حال، خالقی مطلق که در تصحیح انتقادی شاهنامه، دست‌نویس کتابخانه ملی فلورانس (مورخ ۶۱۴ هجری / ۱۲۱۷ میلادی) را اساس کار خود قرار داده، در این مورد بدون بیان دلیل نادرستی نسخه اساس، ضبط دست‌نویس کتابخانه دولتی برلین (مورخ ۸۹۴ هجری / ۱۴۸۹ میلادی) را به متن برده است.

شارحان شاهنامه در مورد معنی این مصراع با یکدیگر هم عقیده نیستند. توفیق ه سبحانی (فردوسی ۱۳۷۹، ص ۲۶)، و مهری بهفر (فردوسی ۱۳۸۰، ص ۱۶۴) که شرح‌هایشان بر اساس چاپ مسکو است «مری» را «شماری» و «تعدادی» معنی کرده‌اند. رواقی (۱۳۹۰، ج ۲، ص ۱۹۸۹) «مری» را «بی‌شمار» و «بی‌اندازه» و «پرشمار» معنی کرده است.

در این نکته که واژه «مر» به معنی‌های «عدد»، «بار»، «دفعه»، و «هر پنجاه واحد از چیزی» است و هنوز با همین کاربرد، در گویش‌های جنوب خراسان نیز رایج است تردیدی نیست (برای آگاهی بیشتر → راشد‌محصل و صادقی محسن‌آباد ۱۳۹۰)، اما سخن در این است که با فرضی درست بودن ضبط چاپ مسکو و پذیرفتن این معنی برای «مری»، باز هم ابهام این مصراع برطرف نمی‌شود، بهویژه اگر «گاو»، «اسپ»، «بز» و «میش» را از مصادق‌های «چارپایی دوشیدنی^۱» بدانیم:

ز هر یک هزار آمدندی به جای	مر او را ز دوشیدنی چارپای
همان گاو دوشای فرمانبری	همان گاو دوشای فرمانبری
به دوشیرگان داده بد پاکدین	بز و میش بد شیرور همچنین
بدان خواسته دست بردنی فراز...	به شیر آن کسی را که بودی نیاز

در این صورت، با وجود واژه‌های «هريک» و «هزار»، که قاعده‌تاً به «گاو»، «اسپ» و غیره اشاره دارد، آوردن «مری» برای نشان دادن عدد و تعداد ناموجه است. از این رو، «مری» در اینجا، با «مر» مشتق از «آماردن» ارتباط رoshn و آشکاری ندارد و آن طور که از سیاق کلام برمنی آید باید مثل «دوشا» و «تازی» صفت بیانی، آن‌هم برای «هیون» در قدیمی‌ترین نسخه‌ها، باشد. از میان شارحان شاهنامه، جوینی (فردوسی ۱۳۸۰، ص ۶۲) ضبط دست‌نویس کتابخانه ملی فلورانس را برگزیده و با عربی دانستن واژه «مری» در معنی آن نوشته است:

۱. در پاسخ به سؤال مقدر باید گفت که در گذشته «شیر اسب» نیز مصرف خوراکی داشته است: «... باز از بس شیر بز شیر اسب و این شیر کرم بود و کوشت افزاید و اندکی مستی کند خاصه جن و را ببرورند تا قمیز گردد...» (برای آگاهی بیشتر → اخوینی ۱۳۷۱، ص ۱۶۴).

مَرِيّ (ناقةٌ مَرِيٌّ): ناقةٌ بسيار شیر.

نگارنده معتقد است که با توجه به بسامد اندک واژه‌های عربی در شاهنامه باید در پیِ منشاً و معنای دیگری برای «مری» در این بیت باشیم. در غزلی به بیت زیر برمی‌خوریم که این کلمه در آن به معنی «چاکر» و «فرمانبر» به کار رفته است:

تو مری باشی و چاکر اندر این حضرت به است
ای افندي هین مگو این را مری و آن را مری^۱
(مولوی ۱۳۶۳، ص ۱۰۴)

با پذیرش این معنی، مفهوم مصراع «همان تازی اسب و هیون مری (= اهلی، فرمانبر)» در قدیمی‌ترین و صحیح‌ترین نسخهٔ شاهنامه، تا حد زیادی روشن می‌شود، اما با این حال، پیشنهاد اینکه «مری» در مصراع مزبور می‌تواند به معنی «فرمانبر» باشد نیازمند شاهدهای بیشتر و آشکارتری است. به نظر می‌رسد کاربرد این واژه در گویش‌های خراسان و کرمان معنای دقیق‌تر این واژه را روشن می‌کند:

در اردکول (ardakul)، از روستاهای بخش زیرکوه قاین، که خود گویشور آن هستم، «مری»^۲ به دو معنی به کار می‌رود که با کاربرد آن در مصراع مذکور از شاهنامه تناسب دارد:

۱. ویژگی کودکی که با فردی غیر از پدر و مادر خود [به]ویژه پدربزرگ یا مادربزرگ] انس گرفته باشد؛ مأنوس: *i* بچا، *meri* مَرِيْ مَنَّهْ. «این بچه‌ها، مَرِيْ من هستند».

۲. فرمانبر و آموخته: *nu xoške zud-e māl-â-r* meri «نان خشک، زودی مال‌ها (= احشام) را مری می‌کند». در فارسی سبزواری نیز «مری» meri به معنی «گوسفند آموخته‌شده» و «گوسفند دست‌آموز» به کار می‌رود (محتشم ۱۳۷۵، ص ۴۸۲)؛ در پهناهی از روستاهای بخش مرکزی قاین و جنگل، از توابع شهرستان تربت حیدریه هم مری mari صفتی است برای دام رام و اهلی^۳؛ همین‌طور در راور کرمان (آذرلی ۱۳۸۷، ص ۳۶۰). در گویش زرند کرمان نیز واژهٔ مری mari به معنی «دست‌آموز» و «رام» است (بابک ۱۳۷۵، ص ۳۸۷). در روستاهای

۱. بدیع الزمان فروزانفر این کلمه را در فهرست نواحی لغات و تعبیرات کلیات شمس (ج ۷) نیاورده است.

۲. / به مصوت پیشین، گستردۀ و نیمپاز است.

۳. از آقایان عباس صحرائگرد و ابوالقاسم مؤمنی گویشوران محترم پهناهی و جنگل برای یادآوری این نکته سپاسگزارم.

اوارشک (avârešk) و حسین‌آباد از روستاهای بخش احمدآباد مشهد، این واژه با سایر مناطق کمی تفاوت دارد و با تلفظ marri به معنی منفی «آل دست» به کار می‌رود.^۱ بنابراین، با توجه به استعمال این واژه در کلیات شمس و در تعدادی از گویش‌های کنونی خراسان، روش می‌شود که ضبط «مری» در نسخه فلورانس و تعدادی دیگر از نسخه‌های شاهنامه درست است و علت عوض شدن آن در بعضی از نسخه‌های شاهنامه ناشناخته بودن آن برای کتابان این نسخه‌ها بوده است.

منابع:

آذرلی، غلامرضا (۱۳۸۶)، فرهنگ واژگان گویش‌های ایران، هزار کرمان، تهران.
اخوینی، ربيع بن احمد (۱۳۷۱)، هدایة المتعلمین فی الطب، به تصحیح جلال متینی، دانشگاه فردوسی، مشهد.

بابک، علی (۱۳۷۵)، بررسی زبان‌شناسخی گویش زرنده، مرکز کرمان‌شناسی، کرمان.
راشد‌محصل، محمدتقی (و) صادقی محسن‌آباد، محسن (۱۳۹۰)، «نمونه‌واژه‌های قرآن قدس در گویش‌های خراسان جنوبی»، مجله زبان‌شناسی و گویش‌های خراسان، سال ۳، شماره ۴، صفحه‌های ۸۷ – ۷۱.

رواقی، علی (۱۳۹۰)، فرهنگ شاهنامه، ۲ جلد، فرهنگستان هنر، تهران.
فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۶۹)، شاهنامه، به تصحیح محمد رمضانی، پدیده (کالله خاور)، تهران.

فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۷۳)، شاهنامه، به تصحیح مهدی قریب و محمدعلی بهبودی، توسع، تهران.

فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۷۴)، شاهنامه، به سعی محمد روشن و مهدی قریب، فاخته، تهران.

فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۷۸)، شاهنامه، کتاب یکم، دفتر یکم و دوم، براساس نسخه ژول مل، به کوشش پرویز اتابکی، علمی و فرهنگی، تهران.

فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۷۹)، شاهنامه، به اهتمام توفیق ه. سیحانی، روزنه، تهران.
فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۷۹)، شاهنامه، به تصحیح انقادی، مقدمه تحلیلی، نکته‌های نویافته، مصطفی جیحونی، شاهنامه‌پژوهی، اصفهان.

فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۰)، شاهنامه، از روی دست‌نویس موزه فلورانس، گزارش ابیات و واژگان دشوار، جلد ۱، به کوشش عزیزالله جوینی، دانشگاه تهران، تهران.

فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۰)، شاهنامه، با شرح یکایک ابیات و عبارات به کوشش مهری بهفر، فاخته، تهران.

۱. از آقای هاشم ملکی، کارشناس ارشد آموزش زبان انگلیسی و گویشور بخش احمدآباد مشهد، که این اطلاعات را در اختیارم گذاشتند، تشکر می‌کنم.

فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۵)، شاهنامه، به تصحیح اقبال آشتیانی و مجتبی مینوی و سعید نفیسی و سلیمان حبیب، طلایه، تهران.

فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۶)، شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق، دایرةالمعارف اسلامی، تهران.

فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۶)، شاهنامه، هرمس، تهران.

کرازی، میرجلال الدین (۱۳۷۹)، نامه باستان، ویرایش و گزارش شاهنامه فردوسی، جلد ۱، سمت، تهران.

مايل هروی، نجیب (۱۳۶۹)، نقد و تصحیح متون، چاپ اول، بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی، مشهد.

محتشم، حسن (۱۳۷۵)، فرهنگنامه بومی سبزوار، زیر نظر عباس محمدیان، دانشگاه آزاد اسلامی سبزوار، سبزوار.

مولوی، جلال الدین محمد (۱۳۶۳)، دیوان کبیر، با تصحیحات و حواشی بدیع الزمان فروزانفر، امیرکبیر، تهران.